

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فقد ظهر وجه كون الجنس فة الماهيه الجسم  
مأخوذاً من الهيولى والفصل من الصورى و هكذا  
الحكم فة النظائره من الحقائق التركيبى باجزاء ما  
ذكرنا فيه. و لنا فى هذا المقام زيادى تحقيق و توضيح  
لكلام.

اشكالى كه ديگران نسبت به اين مسئله كيفيت  
اخذ جنس از ماده نه از صورت كرده بودند بر اين  
اساس بود كه جنس يك مفهوم به اصطلاح عام و  
مشتركى است كه هم در ماده وجود دارد و هم در  
صورت در هر دوى آنها جسم وجود دارد و هر سه  
آنها فصل دارند در صورت جسميت وقتى كه يك  
جسم را ملاحظه بكنيد مى بينيد كه مركب شده از يك  
ماده و صورتى، اين همين اجسام خارجى همه اينها  
تركيب ماده و صورت خارجى است مانند تركيب و  
ماده صورت ذهنى منتهى خوب در صورت خارجى  
روشن تر است مسئله واضحتر است و الا همان

طوری که قبلا عرض کردم خدمتان حتی در صور  
ذهنیه ما جنس و فصل داریم و بدون جنس و فصل  
امکان ندارد که ذهن یک صورتی ترسیم کند همان  
ماده‌ای را می‌گیرد و در وعاء نفس خودش به آن جنبه  
کلیت می‌دهد آن جنس برای صورت است و بعد آن  
تشکل و فعلیتی که به او می‌دهد فصل برای آن  
صورت خواهد بود منتهی خوب این یک جنس و  
فصلی است که وزن ندارد گرم ندارد سایه ندارد ثقل  
ندارد برای خودش یک حقیقت مجرده است ولی آن  
حقیقت مجرده بالاخره نحو من الوجود است نحو  
من الوجودی که شکل پیدا کرده و در آن تشکلش  
صورت خاصی دارد مانند اشیاء خارجی که اشیاء  
خارجی هم نحو من الوجود هستند مگر حتما باید  
وجود وجود یک فیل و زرافه و نهنگ و کشتی و اینها  
و کوه و اینها باشد تمام اشیائی که اینها در خارج  
تحقق پیدا می‌کنند ولو به ذره، اینها هم دارای کیفیت  
همان نحو من الوجود هستند از این نظر خب تفاوتی  
نمی‌کند و منتهی وجودات مختلف هستند در آن  
حقیقت وجودیه خودشان وجودات فرق می‌کنند و

دارای مراتب هستند در هر مرتبه وجودی شکل خاصی به خود می‌گیرند و آن شکل خاص همان مرتبه وجودی آنها را تشکیل می‌دهد اگر حدود وجود بحت و بسیط باشد در وجود حضرت حق که اصلا شکلی در آنجا معنا ندارد و حتی معنا هم در آنجا بسیط است یعنی خود معنا در آنجا افتراق ندارد به این کیفیت باشد ما از آن تعبیر به بسیط الحقیقه می‌کنیم و اگر از آن مرتبه نازل بشود در مراتب بعد در هر مرتبه اگر معنا پیدا بکند از آن تعبیر به عالم واحدیت می‌شود بعد آن معنا و مفهوم وقتی که اختلاف در مصداق و حقیقت خارجی پیدا بکند ظهور اسماء کلیه و صفات کلیه می‌شود بعد همانها وقتی که دارای صورت بشوند آن صورت به ملکوت علیا تعبیر بشود وقتی که آنها دارای آن فعل و انفعالات خارجی باشند تعبیر به مثال منفصل و همین طور ملکوت سفلی و برزخ به آن تعبیر می‌شود بعد وقتی که این می‌آید در عالم خارج شکل دیگری پیدا میکند عالم خارج منظور ما حالا می‌گوییم عالم خارج و الا همه اینها خارج هستند همان صورت ذهنی ما

هم خارج است مگر آن از خارج بیرون است من که  
الان در اینجا حضور دارم من یک حقیقت وجودیه  
خارجی هستم دیگر، خود من، اوصاف من صفات  
من ذهن من نفس من اینها همه حقایق خارجی است  
منتهی چون چشم و نفس و عقلمان با مادیات و اینها  
خیلی انس گرفته ما خارج را فقط همین عالم ماده و  
محسوساتی که در مرآ و منظر ما است تصور می کنیم  
آنهایی که چشمشان باز شده به عالم مثال و برزخ و  
بالا تر اصلا اینها این را خارج حساب نمی کنند! این  
اصلا بابا چی چی هست! ظلّ من الظلال و عین  
ناقص من الاعیان، حقیقت خارجیّه فقط در همان  
وجود است!

همان طوری که مطالب آنها برای ما گاهی  
اوقات باعث استهزاء می شود به خاطر نفهمی ما! به  
طوری که بعضی از مسائل مشاهده می شود همین  
طور تفکر ما و مسائل ما برای آنها هم مسخره است  
همان طوری که فرض بکنید که یک بچه به ما وقتی  
که نگاه بکند اصلا طاقت دیدن اطوار ما را ندارد  
صحبت ما را ندارد فرض کنید که در یک مجلسی

بچه چهار ساله را شما بیاورید دو دقیقه می نشیند  
نگاه می کند که ببیند چی دارید می گوید می گوید بابا  
برویم بازیمان را بکنیم چیه نشستند اینجا خودشان  
را علاف کردند همه را هم سر کار گذاشتند دارند یه  
چیزهای می بافند و می گویند نه خودشان عمل  
می کنند نه اینها چیز می کنند بلند شویم برویم دنبال  
کارمان راست هم می گوید همان طور هم وقتی ما به  
این بچه نگاه می کنیم به اسباب باری و توپی که  
می زند مسخره می کنیم ما می گوئیم برو بابا این  
عرض کنیم این چه چیزی دارد این چه بساطی است  
چرا نمی آیند اینها بنشینند ببینند این حکیم خبیر  
بصیر فلان الان در بالای منبر فرض کنید که چه  
مطالبی را می گوید به جای اینکه استفاده کنند از این  
مطالب روایات، کلمات عرشی و فرشی و اینها، بلند  
می شوند می روند فرض کنید که بازی می کنند یا یک  
ربع از منبر نگذشته صدای خواب و خرخر و بعد هم  
بابای بیچاره برمی دارد این را بلندش می کند و یک  
عبا می اندازد رویش که دیگر راحت بخوابد اقلا یک  
خوابی بکند یک فایده ای ببرد حالا واللّه یک خواب

بکند یک تمدد اعصاب بشود درست خوب این هم  
این هم این است آنهایی هم که در آن عالم هستند  
نظره‌شان به ما همین است می‌گویند اینها نگاه اینها  
چشمشان فقط همین ماده را فقط به حساب می‌آورد  
و چرا؟ چون انسان با همان مرتبه‌ای که انس دارد  
نسبت به همان مرتبه شعور دارد! نسبت به همان  
مرتبه! یعنی واقعا عجیب است واقعا این مسئله  
عجیب است! این بچه‌هایی که در فطرت زاییده  
می‌شوند به وجود می‌آیند اینها حالاتشان چطوری  
است؟! یعنی وقتی که به اینها انسان نگاه بکند اینها  
صفای محضند اینها صدق محضند اینها یعنی توحید  
محض نه بین اینها نه تفاخر است نه تکاثر است نه  
تکالب بر اموال است نه فلان است دنیا است اینها، با  
هم قهر می‌کنند تو سر و کله همدیگر می‌زنند دو  
دقیقه بعد با هم رفیق می‌شوند آشتی می‌کنند با هم  
توپ بازی می‌کنند دوباره می‌زنند تو سرهم دوباره  
می‌خندند اصلا نه خنده‌شان خنده است نه یعنی نه  
از روی مسائل نفسی است و نه قهرشان از روی  
مسائل نفسی است، هیچ کدام، بر حسب آن طبع و

ذات خودشان با هم خوبند خوشند درست می‌کنند  
خراب می‌کنند چه می‌کنند فلان می‌کنند درست این  
حالت حالت چیست اینها اصلا نمی‌توانند وضعیت  
ما را که در کلک و دروغ و اینها ست تصور کنند  
نمی‌توانند! نمی‌توانند حب و بغضهای ما را در وجود  
خودشان بقبولانند نمی‌توانند چرا؟ چون اصلا در آن  
مرتبه هستند در آن مرتبه انسشان فهمشان ادراکشان  
نفسشان همه اینها در آن مرتبه شکل گرفته و آن چیز  
گرفته آن حدیث پیغمبر چیست کل مولود یولد علة  
الفطره کل مولود یولد علة الفطره ثم ابواه یحودانه  
بتأدیه و ینصرانه و یمجسانه خوب این خودش این  
مولود به تنهایی بیاید بالا خود این بچه که در این جا  
آمده بچه با صدق به دنیا آمده نه با دروغ! بچه با صفا  
به دنیا آمده نا با نفاق و کلک! بچه با توحید به دنیا  
آمده نه با شرک و کفر و ثنویت و وثنیت و امثال  
ذلک!

تمام کارهایی که ما می‌کنیم همه اینها وثنیت  
است همه اینها بتهایی است که ما می‌پرستیم منتهی  
آن بتها لازم نیست از چوب و تراشیده و فلان باشند!

آن چیزهایی که در مقابل خدا قرار دادیم ارباب  
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار تمام اینها ارباب  
متفرقون همه اینها بت هستند! تمام اینها بتهایی است  
که در بتکده دل آنها را مستقر کردیم! مستقر و  
متمکن کردیم تمام این بتها را!

این بچه با همین حالت بیاید بالا همان صدق  
در او چی همان جور می آید بالا همان طور صفا در  
او همان طور بالا می آید در او توحید همان جور  
می آید بالا از کلک دور است از نفاق دور است از  
تهمت زدن دور است از زمینه سازی و نمی دانم  
باندبازی و زمینه چینی و دور زدن از همه این صفات  
رذیله ای که بحمدالله همه وجود همه ما را گرفته!  
این بچه دور است می آید بالا بالا بالا و با همان  
فضای دید به خارج نگاه می کند با همان فضایی که  
دید او است به خارج نگاه می کند خیال می کند همه  
هم بایست صادق باشند یکدفعه نگاه می کند آقای  
کذا دروغگو درآمد می ریزد به هم همه چیز لذا صفا  
را در جوانان و نوجوانان بیابید! همیشه صداقت  
آنهایی که هنوز به دنیا آغشته نشدند در فطرت



خودشان بار آمدند آمدند رفتند! و لذا مشاهده می کنیم آنهایی که با مسائل خلاف در وهله اول جبهه می گیرند پیرها نیستند پیر هزار تا فکر با خودش فکر می کند هزار تا مصلحت اندیشی می کند این را بگویم نگویم آن جا برمی خورد این جا برمی خورد آن مصلحت است این باری اینجا فلان است برای اینجا فلان است هزار جور تا وقتی که به مصالح و مضار خودش مسئله دخلی ندارد یک زبان دارد از این جا تا آفریقا وقتی که قضیه یک خورده به مصالح خودش برمی گردد صاف گرفت نشست تمام شد! انگار اصلا لال است! خوب چی شد؟ بابا این که هزار تا زبانت چی شد قضیه چرا این طوری شد ببینید ولی جوان این نیست جوان نوجوان بچه اینها چیند صافند چون تعلق ندارند! چون هنوز این مسائل برای آنها چیز نشده! اجرای عدالت، توقع عدالت تمام اینها را شما در جوان و نوجوان می بیند! علیکم بالاحداث اینکه پیغمبر فرمودند که دنبال جوانها بروید به خاطر اینکه بابا دم شتر به زمین می رسد یک حرف تو کله پیر شصت ساله بکنید بی خود وقت خودت و وقت

طرف را تلف نکن علیکم بالاحداث تو داری حرف  
از فطرت می زنی حرف از مبانی اسلام و شرع می زنی  
حرف از صداقت داری می زنی حرف از دوری از  
کلک و دروغ داری می زنی حرف از رفتن به سمت  
توحید می زنی بابا تو کله آن آدمی که هفتاد ساله است  
نمی رود! بیخود اذیت نکن خودت را و زحمت هم  
نکش! حرف را بزن برو گرفت گرفت آنی که تو  
کله اش می رود آن کسی است که فطرتش و آن  
وضعیتش و آن موقعیتش با آن چه را که تو می گویی  
می خواند دنبال او برو او را برو دنبالش دست او را  
برو بگیر آن را برو محکم بکن برو نگذار دنبال این  
خطا و فلان برود هان دیدید آدم گاهی اوقات مثلا با  
یک جوانها با نوجوانها وقتی که صحبت می کنی یک  
خورده حرف می زنی آقا راست می گویی درست  
است ولی زبان آدم آقا مو در می آورد مو در می آورد!  
هر چی می گویی بیر بیر عین دیوار آقا به آدم نگاه  
می کنند خوب بابا یک چیزی بگو یا بگو درست  
است می نشیند فکر می کند بگویم نگویم اعتراف کنم  
نکنم اعتراف کنم فردا آن جور می شود آن آقا بول

می‌گیرد بهانه می‌گیرد آی کوفت مرض خوب این که  
طرز چیز نیست ولش کند علیکم بالاحداث ولشان  
کنید این‌ها به همان وضعیت خو گرفتند و توقع دیگر  
از آنها نیست مگر دیگر معجزه‌ای رخ بدهد معجزه  
پیدا بشد!

فقط یک تغییر و تحولی پیدا بشود ولی آن  
جوان انسان احساس می‌کند نماز نمی‌خواند ولی  
دنبال صداقت است دنبال راستی است کلک  
نمی‌خواهد بزند کلک نمی‌خواهد بزند صاف است  
صاف است وقتی که نگاه می‌کند یک نفر که او هم  
مثل خودش می‌خواهد صاف باشد یکدفعه می‌بینی  
آمد جلو پرده‌ها را زد کنار صنف را زد کنار تحزب  
و اینها را همه را زد کنار آمد جلو گفت آقا نوکرت  
هستم مخلصتم نوکرتم اینکه می‌گوید نوکرتم  
مخلصتم مال چیست بخاطر این که بابا من همه‌اش  
کلک دیدم من همه‌اش دروغ دیدم من همه‌اش نفاق  
دیدم اینها رامن مشاهده کردم تو داری می‌آیی یک  
جور دیگر حرف می‌زنی یک قسم دیگر داری  
صحبت می‌کنی یک مسئله دیگر داری می‌گویی این

این را که دارد احساس می کند دارد کلک می زند یا نه  
کلک نمی زند دارد خودش را که در آن فضا قرار دارد  
دارد برای انسان بیان می کند درست این مسئله خوب  
باعث می شود چی باعث می شود که انسان نه آن  
افرادی که در یک همچنین محیطی هستند نسبت به  
این افراد اینها آنها را در نفس خود محکوم می کنند و  
مطرود می کنند و آنها را در وجود خود نمی پذیرند  
حالا طرف بیاید بگوید خدا می گوید برو پی کارت  
خدا! خدا تو کمرت بزند نصف کند پیغمبر پیغمبر  
از بالا به ته دو نیم کند من تمام هیکل تو را دروغ  
دارم می بینم تو داری از پیغمبر می گویی آن شمشیر  
علی بیاید آن فرقت از آن پایین در بیاید نمی دانم چی  
چی داری می گویی هی بگو پیغمبر هی بگو امام زمان  
این همه را جلوی چشمم دارم می بینم که دروغ و  
کلک و حقه باز و متقلب و فلانی هستی حالا هی دم  
از این و آن بزن! آن امام زمان که بیاید اول شمشیرش  
توی کله تو می آید درست شد.

ما چی ما که توی کلک و فلان و دروغ و فلان

و اینها هستیم ما هم اینها را نمی پذیریم برو بابا اینها

هنوز بچه هستند اینها دنیا ندیدند هنوز کوچک  
هستند اینها هنوز سرد و گرم روزگار نچشیدند حالا  
بگذار یک خورده بزرگ بشوند مثل ما بشوند یک  
خورده زن و بچه پیدا بکنند یک چند تا مرید این  
طرف و آن طرف و رفیق و اینها پیدا بکنند ببیند آن  
موقع باز آن موقع باز این صفا را دارند یا ندارند آن  
موقع این صدق را دارند یا ندارند لذا چند نفر بیا بالا  
طرف باد می کند اینجا می نشیند آقا آمد آقا آمدند یارو  
وقتی که حرف می زند آه یکخورده فرق می کند  
بنشین پایین پیست بزنند یک گرم نمی ماند هنوز  
صد و چهل کیلو وزنت دو تا گرم باقی نمی ماند که  
آن هم همان عین ثابت است! که باید نگه داری برای  
قیامت! همه را بریز کنار بابا تمام این اوضاعی که  
درآوردی بخاطر چیست بخاطر آقا آقا آقا حضرت  
آقا تشریف آوردند آن آقا آمدند این آقا آمدند بالاخره  
هر کدام برای خودمان یک بساطی دست کردیم و  
بازی در این دنیا تئاتر داریم اجرا می کنیم! ما نگاه به  
این می کنیم می بنیم چی آنی که برای ما ارزش است  
برای او ضد ارزش است آنی که برای او ضد ارزش

است او برای ما می شود ارزش چرا چون ما در آن  
فضائیم ما در این فضا هستیم این می تشود برای ما  
ارزش کلک می شود ارزش اصلا کلک، هیکلش  
کلک است آدم وقتی بعضی از این عکسها را آدم نگاه  
می کند واقعا عجیب است روزی که وقتی که  
چشممان به عکسش بیافتد این است خدا نیورد به  
هیکلش بیافتد هیکلش بیافتد واقعا عکسش آدم را  
نگاه می کند اصلا منقلب می کند من بعضی از عکسها  
را که می بینیم اصلا نمی توانم بینم اصلا بر می گردانم  
و می بینم یک خورده بخوادم دقت بکنم به هم  
می ریزم اصلا به هم می ریزم به طور کلی به هم  
می ریزم انگار شما بینید نشستن با این افراد چه بر  
سر آدم می آورد صحبت کردن با این افراد چه بر سر  
می آورد چه بر سر آدم می آورد؟! این آدمی که تمام  
وجودش همه اینهایی که خوب اهل گناه و معصیت  
هستند و معصیت باطن!! نه معصیت فرض بکنید که  
رفته عرق خورده و اینها اینها که اصلا چیزی به  
حساب نمی آید در قبال آن عصیانهای نفسانی! و آن  
عصیانهای باطنی! و آن عصیانهایی که از جحود

می آید از جحد می آید و از انکار می آید و متصلب  
نمی کند عرق خورده طرف یک توبه می کند خدا  
غلط کردم بیست و پنج هم خوردم هیچی خدا  
می بخشد و فرض کنید که می رود پی کارش و  
مشکلش حل می شود حالا آمده یک دروغی آمده آن  
جا نمی دانم حالا یک دفعه آن می گوید خدایا چی کار  
کردیم ولی آن کسی که اصلا وجودش را از وجودش  
دیگر راست در نمی آید یعنی به یک جایی رسیده که  
اصلا دیگر اصلا راست در نمی آید راست راست در  
نمی آید کاغذ می دهد دروغ، حرف می زند دروغ،  
نمی دانم بر خوردش، همه چیز دروغ است همه چیز  
اصلا دروغ است یعنی شده مجسمه دروغ و نفاق و  
مکر!! اصلا مجسمه شده آقا مجسمه مکر و نفاق و  
دروغ!! آن وقت حالا این دم از خدا و پیغمبر و امام  
زمان و قیامت و صلح و مصالح دیگر و از این حرفها  
و این چیزها و این چیه قضیه!! این همان جایی است  
که همه می خندند به آدم همه آنهایی که بابا بالاخره  
می شناسند دیگر بالاخره کلک کلک را می شناسد آنها  
همدیگر را می شناسند می گویند یک روز

عمرو عاص خب خیلی عمرو عاص به معاویه کمک کرد دیگر آنها با همدیگر سر یک سفره بودند سر یک چیز بودند هر کدامشان هم ختم روزگار بودند ها یعنی معاویه از او بدتر او از او بدتر او از معاویه بدتر اصلا جفتشان چیز بودند یک قضیه معاویه من حکایت خیلی وقت پیش خوانده بودم یک قضیه خلاصه معاویه احساس کرد که عمرو عاص دارد یک افرادی را توی خود دربار دارد برای خودش جمع می کند و یک مسائلی یک روز به یکی از اینها مطلبی گفت انجام نداد معاویه خیلی زرنگ بود از آن کلکهای نمره یک بود ها کلک عجیبی بود آن چیز دست باباش ابوسفیان را بسته بود معاویه خیلی عجیب بود معاویه خیلی تیز بود گفت این آدمی نبوده که این طور کند این فلان است این ما را دور زده رفت تحقق کرده فهمید قضیه چی بوده گفت حالا حسابت را می رسم قضیه راهها به جناب همپالکی ختم می شود با ما هم بله با همه بله با ما هم بله بعد یکدفعه یک جا گیرش آورد و خلاصه دو نفر را فرستاد که بروید چیزش بکنید و اینها و آمد و نشست



و فلان و بعد یک مرتبه چیز کرد این هم یک بازی در آورد یک بازی در آورد در یک قضیه‌ای به این یک کاری کرده بود آنها را به عنوان شاکی آنها را خواسته بود که بیایند آنجا و در مقابلش چیز کنند کاری که انجام داده و دستور قتل عمروعاص را به آن دو تا صادر کند زمینه‌ای بود دیگر از این زمینه‌ها هست همیشه از این بساطها هست طرف هم اگر کاری نکرده درست می‌شود بالاخره همه چیز درست می‌شود همیشه ابوسفیانی داریم عمروعاصی داریم معاویه‌ای داریم و فقط علی است که یکدانه است علی همیشه یکدانه است و آن هم امام زمان علیه‌السلام است و الا همه چی هست الحمدلله فراوان است این گفت که بیایند و آمدند آمد و نشسته بود و یکدفعه چیز کرد این دو تا آمدند و نشستند و اقامه دعوا و چیز کردند این این طور، معاویه ناراحت شد و فلان و این چیزها و بازیهایی که خودش بلد بود از آن بازیهایی که خودش بلد بود و گفت که بله اینجا چیز است دیگر عدالت است دیگر وقتی که نمی‌دانم این طور شده این هم یک همچنین

جرمی است و یک شخصی مثل شما یک همچنین جرمی انجام بدهد دیگر چه اطمینانی هست به اینکه خلاصه، در نبود ما فلان و این حرفها از این قضایا بشود و گفت هر کاری می‌خواهی بکن خلاصه آمدند و گفتند که ما خلاصه می‌خواهیم چیز بکنیم اعدام کنیم و فلان و بگیریم بکشیم و گفت بله بفرمایید آمد و عمرو عاص هم آن مثل معاویه است دیگر رو کرد به معاویه گفت بابا مخلص شمائیم بگو قضیه چیست؟ پدر سوخته من این چند ماهی که صدایم در نمی‌آید و غلطی داری می‌کنی خیال کردی که من نمی‌فهمم این حرفها داری یار در دربار من برای خودت جمع می‌کنی حالا کودتا می‌خواهی برای من بکنی بیا این دو تا شمشیر را می‌بینی هر کدام را بیاید پائین مرخصی! بلند شو برو پی کارت دیگر از این غلطها نکن و بدان هر جا که بروی تمام عیون من دنبالت هستند حالا هر جای می‌خواهی بروی برو یک چیزی به او نشان داد گفت حالا برو مصر بعد از این قضیه فرستاد گفت تو در جا عیون من هستند تو در اتاقی، بخواهی آنها را داری بدان آن

روز روزی است که دیگر مسئله تمام است و فلان!  
خوب اینها دوستی دنیا همین است! دوستی  
دنیا همین است خوب اینهایی که وجودشان یعنی  
وجودشان با این نحوه بار آمده و در این فضا هستند  
خوب اینها ارزش را چه می بینند یعنی آن ارزش بله  
اینها می فهمند صداقت کجاست صداقت را  
می فهمند اگر نمی فهمیدند وقتی اسم امیرالمومنین  
علیه السلام می آمد همین معاویه گریه اش  
نمی گرفت! وقتی که اسم امام رضا علیه السلام  
می آمد همین مأمون گریه اش نمی گرفت این مأمون  
با همه آن پدر سوختگی هایش با همه آن کلک هایش  
صدق را می فهمد کجاست حقیقت را می فهمد  
کجاست انسانیت را می فهمد کجاست می فهمد این  
باید در امام باشد این انسانیت در امام است صدق در  
امام است و حقیقت در امام است و آن بهتر از همه  
این را می فهمد! ولی آن چرا که به خودش ارزش  
می دهد و به او پایبند است چیست همین کلک و  
پدر سوختگی ها است دیگر، کلک و دروغ و نفاق و  
تقلب و پدر سوختگی ها همین هاست که به او ارزش

می‌دهد و بنای حیات خودش را بر این می‌گذارد زیرا سرسوزنی اگر از این مسئله تخطی کند همان جا بوار اوست همین سرسوزن، یک سرسوزن را بیاید به طرف خدا برود می‌خواهد به طرف خدا برود باید همه دستگاه را ول کند دیگر لذا اگر از خدا می‌گوید این خدا در راستای کلک و پدرسوختگیش است اگر از پیغمبر می‌گوید اگر اجرای قصاص می‌کند مال پدرسوختگیش است ببینید همه چیز می‌رسد به پدر سوختگی همه چی می‌رود در کلک یعنی مأمون قصاصش می‌شود کلک قصاص آقا دزد است دزد را باید در اسلام قطع کرد در حکومت ولی این که تو داری قطع می‌کند این کلک و پدرسوختگی است به جای دزد باید دست خودت را قطع کرد باید دست خودت قطع بشود حضرت فرمودند راست می‌گوید! حضرت فرمودند و لله علة الناس حجبی بالغه حجبی بالغه است جواب بده آمدند دزد را دستش را قطع کنند گفت اگر من دزدم به خاطر تو بوده تو از همه دزدتر هستی اینکه آمدی همه مال مملکت را بردی همه را دزدی کردی کار ما را به این

جارساندی که من بروم دزدی کنم! عصبانی شد هان دوباره اغتشاش می کند همین آقا دزده هی می خواهد به هم بریزد دربار را بر علیه حکومت اسلامی مای مأمون چیه دارد فلان می کند می ریزد به هم و به هم چی کار می کند حضرت فرمودند هشه یارو گفت بابا یواش چه خبر است حرف زده جوابش را بده آیه قرآن آمده جوابش را بده هی نگاه دارد می کند به امام رضا، به داد ما برس، آخر نخیر بنده به داد نمی رسم! بنده حقم! اگر به داد تو برس مثل تو بودم بنده اینجا به داد تو برس خیلی خیال چیز کردی اشتباه می فرمایی اشتباه بنده پسر رسول خدا هستم بنده عدلم عدل محضم امام ولی هستم و مرتبط به توحید هستم و از بنده توقع کمک به توی جبار عنید پدر سوخته حقه بار بر نمی آید می خواهی گردن من را بزنی برو بزن هیچی ماند همین طور فقط نگاه کرد گفت خوب بروید بله بله برود برود برود دیگر چیز نکنید این را به اصطلاح چه جور می کند آن را گفت برود گفت حالا نقشه قتل تو را می کشم! آن را گفت از اینجا این مسئله شروع شد قتل نقشه چیز دید نه

یعنی خلاصه امام رضا در دسر است امام رضا در این  
امروز دزد آمده فردا یک متخلف دیگر می آید قرار بر  
این است که به جای محاکمه او این محاکمه بشود  
هر روز امروز قضیه دزدو فلان است و فردا آن و فردا  
آن و فردا آن و حضرت هم تشریف دارند جواب بده  
حضرت نمی آید و آن چه را که حق می بیند برگرداند  
به نفع تو! حضرت آن چه را که حق است همان را  
می گوید آنی را که واقع است همان را می گوید  
حضرت نمی آید مسئله را برگرداند پیشش بدهد و  
آن طوری که حکومت تو را تثبیت کند همان جور  
حکم را بگوید مثل قاضی هابلی که توی مأمون در  
دم و دستگاہت مثل پشگل همین طوری ریختند و  
برای تثبیت حکومت دارند به هزار تزویر متمسک  
می شوند که توی مأمون را بخواهند نگه دارند هان  
حالا اگر همین قاضی را تو عزلش بکنی ها می گوید  
ای پدر سوخته این مأمون! فلان فلان شده که این  
آمده در قبال امام رضا آمده فلان کرده در قبال امام  
رضا ایستاده ای! پدر سوخته تو خودتی خودت و آن  
مأمون را و بالاتر از مأمون و فلان این حرفها این

پدرسوخته دیگر نبود امروز نبود هان عزل شدی رفتی در خانه‌ات نشستی دیگر پشت آن کرسی آن نمی‌دانم دینارهای طلا و کیسه‌های اشرفیهای طلا و اینها دیگر خبری نیست حالا صدای پدرسوختگی درآمد الان هم تو همان پدرسوخته هستی! می‌خواهی فردا دوباره می‌گذارد تو را سر کار می‌گویی به به یا خلیفه رسول الله السلام علیک یا ا تو دیروز به این می‌گفتی پدرسوخته چی شد! پس همه اینها به پدرسوختگی برمی‌گردد زیاد سراغ مأمون نرو به او کار نداشته باش برو بدبخت خودت را درست کن برو به خودت برس تو خودت پدرسوخته هستی حالا مأمون می‌میرد یکی دیگر به جای او می‌آید تو بدبختی می‌خواهی چکار کنی این شد زندگی! هان یک روزی یا خلیفه رسول الله بود بعد هم که عزل شدی شد پدرسوخته! دوباره آوردت سر کار دوباره شد یا خلیفه رسول الله! ندیدم بهتر از شما عالمتر! هی می‌آمدند آقا عالمتر از این خلیفه رسول الله البته مأمون یک خورده سواد داشت بهتر از آن بقیه بود که یعنی بدتر بود! با همین

سوادش و سوادش را در خدمت این پدرسوختگی و اینها به کار می‌برد سوادش که نور بود اگر بود که می‌آمد امام رضا این جوری نمی‌کرد همه اینها در راستای تثبیت دنیا بود و تثبیت دنیا هم علم می‌خواهد علم می‌خواهد! علم نداشته باشی نمی‌توانی دنیا را برای خودت تثبیت کنی هنر می‌خواهد تثبیت خود دنیا علم می‌خواهد هنر می‌خواهد بهانه می‌خواهد وسیله می‌خواهد نیرو می‌خواهد توان می‌خواهد پوشیش شنبه که نمی‌خواهد فرض کنید که همان روز اول همه چیز را می‌زند خراب می‌کند باید یک کسی باشد که کله‌اش کار کند یک خورده کار کند چطوری صحبت کند چطوری مطلب را بچرخاند چطوری رنگ و لعاب به او بدهد چطوری بتواند مخاطبین بدبخت را اغواء کند بتواند اغوا کند! خودش را به هر شکلی در بیاورد یک روز اخم کند یک روز بخندد خودش را بزند به فلان دیگر چیزهایی که خلاصه داریم مرسوم است در دنیا در دنیا مرسوم است بین سیاسیون این کارها انجام دادن.



این نحوه دو نگرش در دو فضا در این فضا  
انسان قرار بگیرد محو می شود رد آن فضا قرار بگیرد  
هم محو می شود در هر دو این مسئله وجود دارد و  
بر آن اساس قضاوت می کند و می آید نسبت به آن  
موقعیت دیگر نظر می دهد و خودش را دور نگه  
می دارد و او را طرد می کند و او هم به همین کیفیت  
به همین وضعیت به این همین موقعیت.

البته این صحبتی که خب به اینجا رسید این  
به خاطر یک نکته ای بود که در بحث فناء جنسیت  
در ماده و به اصطلاح هیولای مبهمه در آن جا این  
قضیه در آن جا به درد می خورد! که از آن جا وارد  
این مسائل و مطالب می شود. مرحوم آخوند نسبت  
به این مطلب می فرمایند که صحبت ما این بود که  
وقتی که این هیولا ماده خودش دارای جنس و فصل  
است جنس ماده عبارت است از جوهر خود  
جوهری خودش جنس است مثل جنسهای باب قاتی  
قولیا که جواهر را جواهر خمسه می دانند این جوهر  
خودش می شود جنس برای ماده و هیولا، خب آن  
فصلش عبارت از استعداد، استعداد تهیو و آمادگی

برای قبول صور از اجتماع این دو هیولا تشکیل می‌شود درست شد این به این کیفیت، صورت را هم شما از آن طرف نگاه بکنید خودش آن ترکیبی است به عنوان جوهر خود صورت هم باز جوهر است دیگر جوهر یعنی یک واقعیت و یک حقیقت مافوق ماده و جسمیت که عبارت است از نحوه ماهیتی که بتواند قبول عرض را بکند این می‌شود مفهوم جوهر هر چیزی که بتواند ظرف و بستر مناسبی بشود برای عروض اعراض تسعه به آن جوهر گفته می‌شود حالا این جوهر در هر مقوله‌ای می‌خواهد باشد حتی در مسائل دیگر حتی، حتی فرض بکنید که در صور مثالی همین طور در صور مثالی هم ما در آنجا به اصطلاح جوهر و اعراض داریم بالاخره در آنجا هم شکل است و لون است و آن الوان و اشکال بر آن جوهر صورت مثالی تعلق می‌گیرد گفتم از مسئله مادی ما باید یک قدری خارج بشویم و خارج این طور فرض نکنیم خارج عبارت است از همان وجود عینی و اعیانی این عالم هر چه بخواهد باشد حتی ذهن هم جزء آن است خوب این اشکالی که در اینجا

هست این اشکال جواب دارد به اینکه خود صورت جوهر می شود بنابراین جنس برای صورت، آن امتداد در جهات سه گانه طول و عرض و عمق آن امتداد هم می شود فصلیت امتداد یک حقیقت خارجی است استعداد گرچه استعداد عبارت است از یک حقیقت خارجی ولی حقیقت خارجی که در ذاتش و در کمونش ابهام قرار دارد وقتی که ابهام قرار داشت پس بنابراین این جنس وقتی در آن فصل خودش منمحق است و فانی است آن چه را که به دست می آید در این زمینه عبارت است از یک جنسیت مبهمه و یک صورت فعلیه صورت فعلیه، چون خود جنس صورت هم فانی در آن فصلش می شود دیگر همان طوری که جنس ماده فانی در همان استعداد است و محوضت در استعداد پیدا می کند و یکی می شود جنسیت فصل هم که همان جوهریتش باشد، جوهریت مشترکه، آن هم فانی می شود در صورت.

پس بنابراین صورت هم که عبارت است از همان عین و تعین خارجی وقتی تعین خارجی شد ما به الاشتراک ما در این زمینه صورت خواهد بود یا

همان ما حقیقت مبهمه قابل برای صور مختلف پیدا کردن؟ کدام یک از این دو؟ یعنی کدام یک از این دو اولی است و احق است به این که ما جنس را که یک حقیقت مبهم‌مشترک است از او بگیریم، هر دوی ماده و صورت هر دوی اینها جنس دارند و جنسشان هم عبارت است از جوهر بودن در جوهر بودن هم ماده جوهر دارد و هم صورت جوهر دارد در این مسئله به اصطلاح تفاوتی نمی‌کند ولی آن ابهامی را که در جنس است و آن ابهام در صورت نیست در فصل نیست، آن ابهام را از کدام یک از این دو بگیریم؟ خب ابهام را باید از ماده بگیریم به خاطر این که ماده است که مبهم است و فقط قابلیت برای صورت پذیری را دارد خود صورت که فعلیت دارد پس وقتی که شما می‌خواهید نظر بیاندازید و بروید و یک حقیقت مبهمه را به عنوان جنس جنبه سعه‌ایی به او بدهید سراغ یک منشأیی می‌روید که آن منشأ زودتر شما را به مطلوب برساند و زودتر شما را به مقصد برساند آن منشأ چیست؟ آن عبارت است از همان ماده و هیولا ولی صورت نه صورت آن فعلیت

خارجی است و در آن جا دیگر این مبهم و ابهام وجود ندارد.

این جوابی که مرحوم آخوند پس هنگامی شما می‌خواهید جنس را اخذ کنید به جای اینکه سراغ صورت بروید و از آن صورت که یک تعیین خارجی است و در آنجا است از آن جنسیت را اخذ کنید به جای ماده آن صورت می‌روید، ماده این فرض کنید که کاغذ را در نظر می‌گیرید آن ماده‌ای که فصلیتش عبارت است از استعداد محض بودن، قابل محض بودن و ابهام محض داشتن از آن ماده شما جنس را انتزاع می‌کنید می‌گویید ما یک حقیقتی در عالم داریم که آن حقیقت عبارت است از مشترکی که بین همه انواع وجود دارد آن می‌شود جنس و یک فصل هم داریم که آن فصل این عبارت است از آن چیزی که خاص به خودش است اگر از شما سوال کردند این جنس و فصلتان را شما از کجا درآوردید؟ از باب تخیلات و توهمات خودتان را این را درآوردید یا اینکه جنس یک واقعیت خارجی است؟! نه می‌گویید که هم جنس واقعیت خارجی

است هم فصل واقعیت خارجی است. جنس و فصل دو مفهومی است که ذهن آنها را می‌سازد در ارتباط با آن شیء خارجی، وقتی که به شیء خارجی نگاه می‌کند خواهی نخواهی خدا انسان را این طوری درست کرده که می‌آید و ما به الاشتراک از او می‌گیرد که عبارت است از ماده، آن ماده‌ای که ما به الاشتراک بین صور مختلف است در تمام این صورتهای نگاه بکنی یک چیزی این وسط هست که نمی‌توانید به او اشاره بکنید ولی هست! آن عبارت است از یک چیزی که فرض بکنید که بفرمایید ماده‌ای یک ماده‌ای که آن ماده قابلیت برای صورتهای مختلف را دارد و در تمام این صورت این اشیاء خارجی در تمامش این حضرت ماده حضور دارد این جناب ماده می‌گوید من هستم! در این نوع این ماده می‌گوید من هستم گرچه نمی‌توانی به من اشاره کنی! و از آن ته و توه من را در بیاوری ولی من هستم و حضور دارم و حضور پررنگ هم دارم منتهی از دیدگان تو این حضور مخفی است! به همین دلیل که صورت خودم را هم عوض می‌کنم ولی خودم

عوض نمی شوم این خیلی عجیب است که یک شیء  
این کاغذی که الان در دست من است می دانید چند  
تا صورت تا به حال عوض کرده تا به اینجا رسیده ما  
که نمی دانیم این کاغذ از زمان خلقت دنیا تا الان بوده  
هان ببینید عزیز من چند سال است خدا خلق کرده  
آسمان و زمین را چند سال است خلق کرده میلیون  
سال میلیارد سال هر چقدر می خواهید بروید جلو  
بروید ما چه میدانیم اصلاً شما بگویید ده میلیارد سال  
قبل آسمان خلق شده و یکدفعه زمین و بساط و ماده  
و سایر، این کاغذی که الان در دست من است  
میلیاردها سال قبل هم این بوده هان این مسئله شما  
تماشا کنید بوده خیال نکنید فقط مربوط به روز  
دوشنبه ۱۴ ۱۸ سال ۱۴۳۰ هجری قمری در بلده  
مقدس قم این الان یکدفعه خلق الساعه این بوجود  
آمد از دست بندگان حضرت آقا این الان مورد  
مشاهده شما است نخیر این میلیاردها سال قبل بوده  
ولی کاغذ بوده؟ نه چی بوده؟ خدا می داند خدا  
می داند که این الان چی بوده سنگ بوده اول نمی دانم  
موج بوده نمی دانم ذرات پراکنده بوده اولش بعد

زدند فرضیه‌های کشکی پشگی که می‌گویند زنگی  
زدند منفجر شده همه جا و اصلا خودشان هم  
می‌آیند رد می‌کنند که نمی‌دانم اینها همه کشک است  
و اینها این آن جوری بوده و بعد تبدیل به فرض کنید  
که خاک شد آب شد و خاک و آب با هم قاطی شد  
سنگ شد به هوا رفت به زمین آمد نمی‌دانم بعد  
تبدیل به گیاه شد درخت شد بعد حالا این درختی  
که الان شما فرض می‌کنید که جنگل برزیل است این  
درخت را قطعش می‌کنند و بعد این تبدیل به کاغذ  
می‌کنند این درخت مال صد سال پیش است قبل از  
صد سال پیش چی من می‌گویم ملیاردها سال قبل  
این بوده این درخت مال صد سال پیش است مال  
دویست سال پیش است بگو مال هزار سال پیش  
است دیگر بیش از این نبوده این چه قضایایی هی  
گذشته! چند صورت این ماده تا حالا به خود  
گرفته؟! می‌توانید بشمارید؟! اگر یک یک بگذارید  
اینجا تا آن طرف کره زمین صفر بگذارید بغل هم باز  
صورت‌هایی که این به خودش گرفته بیشتر است در  
هر ثانیه دارد یک صورت به خودش می‌گیرد



تلمیذ: بحث می‌رود به ماهیت و ما خود

وجود را بحث کنیم

استاد: جان

تلمیذ: اینکه خود وجود را به عنوان جنس

بگیریم؟

استاد: البته این بحث شما که می‌گویید این

همان چیزی است که امروز می‌خواستیم راجع به آن

صحبت بکنیم منتهی من خواستم دوباره بحث قبل

را بیاورم و البته وجود را نمی‌توانیم جنس بگیریم

بلکه وجود را صورت محض باید بگیریم وجود،

جنس ندارد منتهی من گفتم که این چیز بشود برای

بحث بعدی بخاطر به اینکه در بحثی که امروز

مرحوم آقا مطرح می‌کنند

تلمیذ: اگر ما گفتیم وجود را جنس بگیریم نه

جنس به معنای ماهیت بلکه به عنوان نقطه مشترک

استاد: وجود به معنای تشخیص، نفس

تشخیص شما بگیریید وقتی نفس تشخیص بگیریید آن

وقت در این صورت دیگر یک آن مابه الاشتراکش

در این جا فقط یک مفهوم می‌شود یعنی همان نفس

حقیقت وجودیه می شود که بسیط است آن می شود  
آن وجود، او می شود بسیط و آن وقت دیگر نمی شود  
مبهم باشد او دیگر عین تأثر است به عکس این چیز  
که در اینجا مبهم بود او عین تعین است وجود عین  
تعین است این ماده مبهم است برای ظهورش نیازی  
به صورت دارد یعنی صورت قرطاسیت صورت  
حجریت صورت خشبیت اینها صورتهای مختلفی  
است این ماده به خودش باید بگیرد تا اینکه ظهور  
پیدا بکند نه آن وجود می شود عینش این را فردا  
عرض می کنم خدمتتان این ماده را وقتی که بخواهد  
شما در نظر بگیرید حالا تا اینجای مسئله را شما تمام  
بکنید.

این آن قدر صورت به خود گرفته است همین  
دیگر حالا به کتاب و فلان کار نداریم همین چیز در  
دست ما این کاغذی که در دست ما است آن قدر  
صور متعدد و متکثره‌ای گرفته است که انسان  
نمی تواند عد کند و به حساب بیاورد در تمام اینها  
این صورتهای همه از بین رفته! آنی که فعلا باقی مانده  
چیه خود ماده توجه کردید این می شود حضور حضور

پررنگ پررنگ و فعال از این اصطلاحات جدید این  
حضور پررنگی که الان دارد این حضور قوی این  
جناب ماده معلوم می‌شود ماده این جنبه انفعالی  
حضورش در جنبه فاعلی بیشتر است فاعل بدبخت  
شما مردها نگاه کنید مردها چقدر زودتر از این زنها  
می‌میرند این زن آمار ندارید من خیال می‌کنم بیش از  
۷۰ یا ۸۰ من خیال می‌کنم صدی ۷۰ درصد زودتر  
می‌میرند این زنها عمر می‌کنند و جان دارند می‌دانید  
چرا اینها هستند بیخیال بابای مرده درمی‌آید  
اعصباش همه چیز پدر مرده در می‌آید اینها سر و مر  
و گنده قشنگ برای خودشان انگار نه انگار وقتی که  
طرف می‌میرد یک دو سه روزی گریه می‌کند بعد هم  
می‌نشیند می‌خندد و زندگی را شروع می‌کند البته  
خوب چرا پیدا می‌شود که خوب مواردی که حالا  
یک چند درصدی اتفاق می‌افتد این جناب ماده  
بی خود هم اسم این را نگذاشتند ماده والا اسم این را  
می‌گذاشتند صورت این ماده بخاطر همین چون  
عمرش بیشتر است صور مختلفی به خودش می‌گیرد  
این هم این هم چیه این هم همه صورتها را همه از



واقعیت سیال در این ماده قرار دارد در این صورت  
قرار داد این بحثی که فعلا کردیم بر اساس فلسفه  
مشاء است و اعتقاد به جواهر خمسه درست.

بحثی که فردا می خواهیم بکنیم این است که  
به طور کلی زیر آب ماده و همه را می خواهیم بزنیم!  
که اصلا ماده ای آیا وجود دارد در این عالم یا ندارد؟!  
جنبه فاعلی چیست و جنبه انفعالی چیست و  
برگشتش به حیثیت علی و علیت صورت برزخی در  
ظلیت خودش است که عبارت ما از آن تعبیر  
می آوریم به ماده!

مرحوم آخوند می خواهند به این مسئله اشاره  
کنند البته نه با این بیان دقیقتر یک قدری بیانشان حالا  
ما یک قدری مسئله را دقیقتر خواهیم کرد فعلا این  
مسئله مرحوم آخوند را عرض می کنیم تا ببینیم که به  
کجا می رسیم.

تلمیذ: منظور صورت هر چیزی است

استاد: بله دیگر

تلمیذ: یعنی کار به ماده ندارد

استاد: نه دیگر، ماده که هست خوب دیگر این

ماده‌ای که الان در رحم مادر است دارد شکل پیدا می‌کند اینها چیزهایی است که در همه جا است از نطقه علقه می‌شود علق می‌شود این برجستگی که هی پیدا می‌کند این رحم مادر اینها به خاطر چیست به خاطر یانکه آن مادر غذا می‌خورد آب می‌خورد آن موارد را می‌خورد این غذا و آن سیبی که می‌خورد آن آبی که می‌خورد آن که آدم نیست آن سیب است آب است گوشت است کباب است نمی‌دانم سبزی است میوه است این چیزهایی که دارد می‌خورد همه چیزهای عمومی است که ماده این قضیه را تشکیل می‌دهد این ماده این مواد می‌رود در بدن مادر وارد خون می‌شود از خون می‌رود همین مواد هی می‌رود شروع می‌کند حجم این ماده‌ای که در آن جا است هی زیاد کردن همراه با زیاد شدن این صورتش هم تغییر خواهد کرد علقه مضغه نمی‌دانم ثم کسونا عظاماً لحماً ثم أنشانه خلقتا آخر هی با این تغییر و تحولاتی که در این کمیت و کیفیت این جنین به وجود می‌آید همراه با او صورتی جدید پیدا می‌شود به واسطه همان صورت جدید هم

هست که دیه اش هم فرق می کند و گرنه ماده ماده است  
نطفه يك ديه دارد نمی دانم علقه چه ديه دارد نمی انم  
مضغه یکی است نمی دانم اگر به غضروف و اینها  
تبدیل بشود يك ديه دارد بعد انشانا خلقا آخر دیگر آن  
تبدیل به ديه كامله می شود این تبدیل شدن ديه، خوب  
احکام شرع که بی حساب نیست چرتکه نیانداخته که  
بگویند، این است چون صورتش تغییر پیدا می کند بر  
اساس صورت! ديه تعیین می شود نه بر اساس ماده  
وآلا اگر يك کسی علقه داشت و اندازه علقه این قدر  
بود باز ديه اش همان قدر است حتما لازم نیست این قدر  
باشد یا اینکه این تعلق صورت به خاطر ماده بودن علقه  
نیست! به خاطر آن صورت علقیت است! و همین طور  
مضغه بودن آن مضغه بودن است که آن چیز می کند نه  
کشیدن حالا که سقط کرد بکشیم ببینیم چقدر است  
يك سير است دو سير است چند گرم است آن چیز  
بکنیم به این چیزها تعلق نمی گیرد. يك عکسی نشان  
دادند از قوم عاد نمی دانم کجا بود عربستان بود و  
چندی پیش چندسال پیش بود یکی برای ما آورد چه

کردیم ظاهرا این مجسمه را نشان میداد دیگر مجسمه را  
آن کله و فلان کله این مجسمه يك نفر و ایستاده بود با  
يك بیل يك آدم با يك بیل، ایستاده بود بغل این کله آقا  
این کله اش چهار برابر این آدم بود عجیب بود طرفهای  
گفتند طرفهای یمن و آنجا ها داشتند چال  
می کردند عکس انداخته بودند نشان نمیدهند که اینها  
مونتاژ و فلان است یعنی چیز طبیعی بود البته داریم که  
آنها قوم عاد و اینها چیز داشتند خیلی قوی هیکل و  
عجیب بودند داریم در روایات یعنی کله اندازه چهار  
تای سه تای این آدم بود يك چیز عجیبی بود از آن بالا  
رفته بودند با هلیکوپتر عکس انداخته بودند فقط  
اسکلتش هم بود اسکلت هم بود و زیر خاک هم بود و  
بعد این قضیه دیگر فاش شد و توسط همین سعودیها.  
اینها اقوام مختلف بودند و الا خیلی هم داریم مثلا جنازه  
مومیایی شده مال فرعون این جنازه مومیایی شده را بله  
خودم دیدم از اینجا تا آنجا بود خیلی بزرگ نبود  
مومیایش البته مومیایی فقط كوچك بود نه دیگر این  
قدر این قدر هم خوب بودند يك آدم عادی معتدل



عادی بود و الا اینها هم خوب بودند ارم ذات  
العمادالتی لم یخلق مثلها فة البلاد و ثمودالذین ... این  
مال همینها است که یک قوم بود البته یک شهری خاک  
است شهر اصلا کلش زیرخاک است در هگمتانه و  
اینها هی چیز می کنند در می آورند و من دیدم من رفتم  
آنجا کوفه هم همین طور کوفه هم می گویند که خیلی از  
خانه ها زیر است چندی پیش یادم است که محلّ  
آزمایشگاه جابر ابن حیان را در کوفه کشف کردند الان  
هم هست هنوز خیلی مساحت خیلی زیادی هم داشت  
جابر ابن حیان در کوفه بوده دیگر و از تمام اسباب و  
ادواتش موجود است چندی پیش شنیدم و در زمان  
صدام این را به دست آوردند الان در خیلی از خانه های  
کوفه زیر خاک است خاک می آمد رمل می آمده  
می گرفته پر می کرده خیلی جاهایی حفاریهایی می کنند  
همه چیز در می آورند در همین ایران هم همین طور الان  
دارند در نواحی ایلام آن جا دارند حفاری می کنند و به  
یک منزلی تحت الارض برخوردار کردند

تلمیذ: در کاشان منازل در آوردند

استاد: منازل

تلمیذ:

استاد: در خود کاشان یا اطرافش

تلمیذ: در خودش

استاد: اینها زیر خاک بوده

تلمیذ: آنرا بازسازی کردند

استاد: چطور آن وقت خوب در گودی بوده

تلمیذ: عکس آنهم هست

استاد: مرحوم آقا از چیز نقل کردند این را من

از خود مرحوم آقا نقل کردم مثل اینکه گفتم یکدفعه

برای رفقا ایشان می فرمودند که یک وقت مرحوم

حاج هادی ابهری آن وقتی که در ابهر بود خیلی از

اوقات ایشان اصلا میرفت بیرون یک حالات خاص

خودش را داشت دیگر می رفت و مثلا بدون زن

بدون زنش می رفت فرض بکنید که دو ماه برای

خودش می رفت می گشت بعد می آمد نمی توانست

مکان خودش را تحمل کند! افراد اینها را

نمی توانست تحمل کند و به هم می ریخت می رفت

بیرون! یک دو ماه طول می کشید گاهی می آمد در

یکی از این چیزها که داشت می‌رفته طرفهای زنجان این طرفها، می‌نشیند کنار یک جوب آبی می‌نشیند کنار جوب آبی خسته بوده می‌خوابد تا اینکه مثلا برود مثلا زیر سایه درختی آن جوری بوده که خانه کسی نمی‌رفته مثلا یک سایه درخت پیدا می‌کرد می‌خوابیده یا یک باغی پیدا می‌کرده می‌رفته یکی دو روز آنجا بوده این طور نبوده که منزل کسی برود اصلا به طور کلی نمی‌توانسته با افراد ارتباط برقرار کند! یک روز کنار جوب آبی می‌نشیند و هیچی چیزی هم نبوده نه درختی نه فلانی یک جوی می‌آمده می‌رفته آن پایینها در همین فکر یک مرتبه به نظرش این طور می‌رسد که خوب اینجا که الان نشستم الان اثری از آبادانی نیست فقط یک جوی آب فرض بکنید که دارد می‌آید می‌رود مثلا حالا قبلا اینجا شاید اینجا هم یک دهی بوده حالا نیست مثلا عقب است چی شده، آنجا یک مرتبه متوجه می‌شود پرده برای او کنار می‌رود از این مسائل مرحوم حاج هادی، یک مرتبه می‌بیند که در طول میلیونها سال عبارت خود او میلیونها سال بوده نه هزاران سال در

طول میلیونها سال گذشته همین جایی که نشسته  
آبادانی بوده و چه وضعیتی قصرهایی را مشاهده  
می کند در بعضی از اینها که می گفت من حتی در  
عمرم مثل آنها ندیده بودم مثلا ساختمانهای چند  
طبقه با چه وضعیت و با چه خصوصیات و با چه  
نقش و نگاری تعریف می کرد می گفت که من دیدم  
و همه اینها از بین رفتند و دوباره بعد صاف شدند  
دوباره یک فصل جدیدی آمدند دوباره شروع کردند  
به ساختن زارعت گله داری و فلان و مفصل دوباره  
اینها رفتند عبارت مرحوم آقا این بود که ایشان  
می گفتند ایشان را آن قدر این قضایا تکرار شد که من  
نتوانستم بشمارم چند دفعه این خراب شده و آباد  
شده در اثر تکرر و کثرت این تعداد نتوانستم به  
حساب بیاورم و همه را هم با ذکر خصوصیات  
می گفت بعد می گفت و همه اینها در یک ثانیه بوده!  
و عجیب اینکه گفته بوده که من اگر بخواهم بنشینم  
چون در ذهنش نقش بسته بوده، بخواهم  
خصوصیات آن چرا که دیدم بگویم سالها باید بنشینم  
و برایتان توضیح بدهم سالها! یعنی اینها همه در یک

ثانیه! در عرض یک ثانیه چطور این حجم از اطلاعات هیچ کامپیوتری یکدفعه این قدر دیتا بفرستد فرض کنید که روی هارد این حجم از چیز را که سالها باید بنشینم و توضیح بدهم که در این مدت چه گذشته است و این چیز چه بوده.

تلمیذ: همانطور که آمده اشد قوی میشود

گفت که پیشرفته تر از الان بودند؟

استاد: پیشرفته را نمی دانم نمی تواند یعنی

اینکه خوب بشر این در اینجا اشرف است از نظر طبعاً از نقطه نظر عقلی هم آن هم بایستی که از نظر عقلی هم باید قدرتش بالا برود از نظر قوه جسمانی شاید منظور است.